

مفاد اعداد و خصال در روایات اخلاقی

تاریخ ارسال: ۱۳۹۶/۶/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۸

محمد عالم زاده نوری^۱

چکیده

گاهی در آیات و روایات برای بیان موضوعی اخلاقی، به موارد آن با ذکر عدد اشاره شده است. مواردی وجود دارد که عدد، گویای همه اطراف موضوع نیست. در اینجا نوعی تعارض بدوی هست؛ زیرا از یک سو ظاهر عدد بر حصر دلالت دارد و از سوی دیگر، با توجه به قراین، یقین داریم آن موضوع به این موارد منحصر نمی شود. اصولیان در مباحث الفاظ، دلالت عدد بر مفهوم را بررسیده و نوعاً آن را، جز در مقام تحدید، نپذیرفته اند. مشابه این داوری را به احکام اخلاقی نیز می توان تعمیم داد. ذکر اعداد در متون دینی بیشتر به اهداف بلاغی صورت گرفته، مراد جدی متکلم نیست و پیام ویژه ای جز بیان اهمیت و محوریت، درجه فراگیری و ابتلایا امثال آن ارائه نمی دهد. بر این اساس، تا زمانی که قرینه قاطعی در میان نباشد، نمی توان این اعداد را در استنباط آموزه اخلاقی از متون دینی لحاظ کرد. البته انکار نمی توان کرد که در مواردی، قراین موجود در کلام نشان دهنده اراده جدی معنای عدد است. کلیدواژه ها: عدد؛ قرآن و حدیث، اخلاق، مفاد و مدلول اعداد.

درآمد

گاهی در آیات و روایات برای بیان یک موضوع، به موارد آن با ذکر عدد اشاره شده است.^۲

۱. استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام (m.noori@isca.ac.ir)

۲. محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق رحمته الله علیه در *الخصال* و آیه الله مشکینی رحمته الله علیه در *المواعظ العددیه* روایات مشتمل بر اعداد و خصال را به ترتیب عدد جمع آوری کرده اند. البته در کتاب *القرائن از المحاسن برقی* نیز ضمن بیان چهل حدیث اوصاف و خصال سه تا ده گانه برشمرده شده است.

تفسیر مفاد این اعداد و خصال نیازمند بررسی است. در پاره‌ای از موارد قرینه‌ای قطعی (مانند حصر عقلی) عدد مذکور را پشتیبانی می‌کند و مراد جدی از آن را می‌نماید؛ مانند این حدیث:

قال رسول الله ﷺ: الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِلَعْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ، وَرَجُلٌ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَوْنَ بِرِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ.^۳

در این حدیث، امر عالمان دین عقلاً میان «اخذ به علم» و «ترک آن» منحصر است و فرض دیگری برای آن تصور ندارد. بنا بر این، عدد «دو» کاملاً قابل فهم و جایگزین ناپذیر است.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ وَأَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيُجْتَنَبُ وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ.^۴

در این روایت نیز فرد چهارمی نمی‌توان فرض کرد و دلالت عدد «سه» بر نفی ماعدا، به شهادت حصر عقل، قطعی است.

در پاره‌ای موارد نیز تقسیم‌های متعددی برای یک موضوع در نظر گرفته شده که هر کدام به وجهی و از زاویه‌ای به آن نظر کرده است. همه این تقسیمات می‌تواند در عرض هم درست و جامع و مانع باشد. استعمال عدد در این موارد نیز چالشی ندارد و قابل فهم و پذیرفتنی شمرده می‌شود؛ برای نمونه، به تقسیمات علم در روایات زیر توجه کنید:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ قَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.^۵

قال الباقر عليه السلام: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْرُوعٌ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ.^۶

قال علي عليه السلام: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.^۷

قال علي عليه السلام: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا النَّظَرُ فِيهِ وَهُوَ صِبْغَةُ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمٌ

۳. النخصال، ج ۱، ص ۵۱.

۴. الكافي، ج ۱، ص ۶۸.

۵. همان، ص ۳۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۱۴۷.

۷. نهج البلاغة، حکمت ۳۳۸.

يَسْعُ النَّاسُ تَرْكُ النَّظَرِ فِيهِ وَهُوَ قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۸
 قال رسول الله ﷺ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ
 فَذَاكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ.^۹
 قال رسول الله ﷺ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ.^{۱۰}

ملا صالح مازندرانی در بیان این تقسیم‌های متعدد می‌نویسد:

باید دانست که امثال این تقسیم - که تقسیم کل به اجزا است - به حسب اعتبار تفاوت دارد و تساوی در مقدار در آن لازم نیست. بلکه لازم است هیچ جزئی از آن خارج نماند.^{۱۱}

بیان مسأله

در کنار این استعمالات، موارد دشواری نیز در روایات دیده می‌شود که عدد ذکر شده گویای همه اطراف موضوع نیست. در اینجا نوعی تعارض بدوی به چشم می‌خورد؛ زیرا از یک سو ظاهر عدد بر نفی ماعدا و حصر دلالت می‌کند و از سوی دیگر سائر ادله، این حصر و نفی را منع می‌کند؛ یعنی با توجه به قراین دیگری قیمن داریم آن موضوع به این چند مورد منحصر نمی‌شود؛ مثلاً در زبان روایات سه چیز نامبارک و بدشگون شمرده شده است:

قال الصادق عليه السلام: الشُّومُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي الْمَرْأَةِ وَالذَّائِبَةِ وَالذَّارِ؛ فَأَمَّا شُومُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَعُقُوقُ زَوْجِهَا وَأَمَّا الذَّائِبَةُ فَسَوْءُ خُلُقِهَا وَمَنْعُهَا ظَهْرَها وَأَمَّا الذَّارُ فَضَيِّقُ سَاحَتِهَا وَشَرُّ جِيرَانِهَا وَكَثْرَةُ عُيُوبِهَا.^{۱۲}

در اینجا^{۱۳} این سؤال وجود دارد که آیا شومی و نامبارکی تنها به این سه مورد اختصاص دارد؟ گویا به روشنی مشابه این ویژگی‌ها در چیزهای دیگری مانند فرزند، دوست، شغل و

۸. الخصال، ج ۱، ص ۴۱.

۹. معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۲۵.

۱۰. همان.

۱۱. شرح الکافی، ج ۱۱، ص ۶۱. میرزا ابوالحسن شعرانی درباره تقسیمات علم می‌گوید: «ولا منافاة فی اختلاف التقسیم باختلاف الاعتبارات» (همان، ج ۲، ص ۲۳۹) و در شرح حدیث «الایمان علی أربع دعائم» می‌گوید: «إن هذه الامور النفسانية التي تعد من درجات الايمان أو مراتب السلوك ينقسم باعتبارات مختلفة إلى أقسام مختلفة، لا منافاة بينها وجميعها صحيحة باعتبار ويتداخل أقسامها» (همان، ج ۸، ص ۱۵۵).

۱۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶.

۱۳. با فرض صرف نظر از این نبوی شریف: «لا طيرة ولا شوم» (تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۸۳).

وسایل زندگی نیز مشاهده می‌شود. در این صورت، چرا روایت فوق بر عدد سه تأکید ورزیده و تنها به این موارد اکتفا کرده است؟ عدد سه در این حدیث چه خصوصیتی دارد و چه پیامی را به صورت جدی منتقل می‌کند و متکلم چرا از آن استفاده کرده است؟ این مسأله با در نظر گرفتن سایر روایات، کمی پرابهام‌تر و گزنده‌تر می‌شود:

قال علی عليه السلام: **مَجَالَسَةُ الْأَحْمَقِ شُومٌ**.^{۱۴}

وقال عليه السلام: **الْحَدِيثَةُ شُومٌ**.^{۱۵}

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الْعُسْرُ شُومٌ**.^{۱۶}

در روایات مشتمل بر عدد، گاهی تعداد موارد ذکر شده متفاوت است. گاهی تعداد آن‌ها مشترک، ولی موارد آن متفاوت است و گاهی علاوه بر تعداد، موارد آن هم مختلف است.^{۱۷} به این حدیث نبوی صلى الله عليه وآله توجه کنید:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي خَصَلَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ. أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.^{۱۸}

این روایت دغدغه‌های بزرگ پیامبر صلى الله عليه وآله را در دو صفت (پیروی از هوس و آرزوی دراز) منحصر می‌داند.^{۱۹} آیا نگرانی‌های اصلی نبی اکرم صلى الله عليه وآله در همین دو صفت خلاصه می‌شود و

۱۴. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۰.

۱۵. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ح ۶۴۷۸.

۱۶. نهج الفصاحة، ص ۵۳۲.

۱۷. در مواردی هم ناسازگاری میان عدد و معدود دیده می‌شود؛ یعنی تعداد خصایل ذکر شده در روایت، کمتر یا بیشتر از عدد ذکر شده در ابتدای آن است. با توجه به عصمت اهل بیت عليهم السلام و عدم احتمال سهو و خطا از جانب متکلم این پدیده یک مشکل محسوب می‌شود و باید برای آن راه حلی یافت. احتمال‌ها و پیشنهادهایی که به عنوان راه حل بیان شده عبارت است از: ادغام و تجمیع دو خصلت، احتمال سقط یا درج در روایت، احتمال خطای راوی یا مستنسخ در بیان و ثبت عدد، عطف موارد افزوده شده بر عدد صدر روایت، خلط کلام راوی با کلام امام، اشاره به زیر مجموعه‌های یک خصلت در میان روایت و مانند آن. ر.ک: ناسازگاری عدد و معدود در روایات با تأکید بر روایت مکارم اخلاق انبیا (علوم حدیث سال ۲۲، شماره اول، ص ۲۰-۴۱).

۱۸. در احادیث دیگری آمده است: **أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَوْفُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ طَوْلُ الْأَمَلِ وَ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ (نصف العقول، ص ۱۵۳)؛ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اثْنَتَانِ] اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ (نهج البلاغه، خطبه ۴۲).**

۱۹. در تفسیر این حدیث و احادیث مشابه آن، با توجه به مباحث پیشین، از مشکل افعال تفضیل فارغ هستیم و

هیچ وصف دیگری برای آن حضرت نگرانی آفرین نیست؟ نمی‌توان چنین گفت؛ زیرا در احادیث دیگر اولاً تعداد دغدغه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه تا ذکر شده و ثانیاً همان سه مورد نیز مختلف برشمرده شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَشَدُّ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثٌ زَلَّةُ الْعَالِمِ وَ جِدَالُ مُنَافِقٍ أَوْ ذَنْبٌ يَقْطَعُ رِقَابَهُمْ.^{۲۰}
 وقال صلی الله علیه و آله: أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي زَلَاتُ الْعُلَمَاءِ وَ مِيلُ الْحُكَمَاءِ وَ سُوءُ التَّأْوِيلِ.^{۲۱}
 وقال صلی الله علیه و آله: إِنِّي أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي أَعْمَالاً ثَلَاثَةً: زَلَّةُ عَالَمٍ وَ حُكْمٌ جَائِرٌ وَ هَوَى مُتَّبَعٌ.^{۲۲}

روایت دیگری نیز بدون ذکر عدد، این دغدغه را در یک موضوع، غیر از موضوعات فوق، منحصر دانسته است:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الرِّيَاءُ فِي الْعَمَلِ.^{۲۳}

این سؤال همچنان باقی است که بالاخره دغدغه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی است یا دو تا یا سه تا یا بیشتر؟ و اگر سه تا است، آن سه چیست؟ نمونه دیگر در بیان ویژگی‌های منافقان است. نشانه‌های منافق در لسان روایات چنین برشمرده شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّخَمَ حَانَ.^{۲۴}
 وقال صلی الله علیه و آله: وَ لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٍ: يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَلْبُهُ فِعْلُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ سِرِّيَّتُهُ.^{۲۵}

برای این که ذهن ما بدان معطوف نگردد، آن را بدون استعمال معنای تفصیل به «دغدغه پیامبر صلی الله علیه و آله» ترجمه کرده‌ایم.

۲۰. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲۱. همان، ص ۲۲۷.

۲۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۸، به نقل از: لب اللباب قطب راوندی.

۲۳. حدیث فوق به این بیان نیز آمده است: «أخوف ما أخاف على أمتي الرياء والشهوة الخفية» (شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۱۶۷).

۲۴. کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲۵. الخصال، ج ۱، ص ۱۲۱.

وقال رسول الله ﷺ: أَرَبْعٌ مِنْ كُنْ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ وَاحِدَةٌ مَهْنَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ التَّفَاقِقِ حَتَّى يَدَعَهَا: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ.^{٢٦}

قال الصادق عليه السلام: أَنْ لِلْمُنَافِقِ أَرْبَعٌ عَلَامَاتٍ: فَسَاوَةٌ الْقَلْبِ وَجُمُودُ الْعَيْنِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا.^{٢٧}

با این بیانات همچنان می توان پرسید بالاخره نشانه منافق چند تاست؟ سه تا، چهارتا یا بیشتر؟ و آن ها چیست؟ این مسأله گاهی در ذکر اعداد غیر صحیح (اعشاری) نیز دیده می شود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي التَّصْفِ الْآخِرِ أَوِ الْبَاقِي.^{٢٨}

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ شَاةٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَائِثِهِ سِنَّةَ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ يَا وَيْلَهُ! عَصَمَ مِنِّي ثُلثِي دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلُثِ الْآخِرِ.^{٢٩}

قال علي عليه السلام: نِصْفُ الْعَاقِلِ احْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَعَافُلٌ.^{٣٠}

قال الصادق عليه السلام: صَلَاحُ حَالِ التَّعَايِشِ وَالتَّعَاشُرِ مِلْءُ مِكَيَالٍ ثُلُثَاهُ فِطْنَةٌ وَثُلُثُهُ تَعَافُلٌ.^{٣١}

این چالش با وجود شیوعی که در احادیث شیعه و سنی دارد، در قرآن کریم نادر است؛ مثلاً این آیه شریفه موعظه خدای متان را در یک چیز منحصر دانسته و ادات حصر «إنما» بر تأکید این عدد افزوده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا﴾.^{٣٢}

ظاهر این آیه خصوصاً با توجه به تأکید ادات حصر چنین می رساند که پروردگار عالم تنها یک موعظه برای مؤمنان در نظر گرفته است. این در حالی است که موعظه های فراوان دیگری

٢٦. همان، ص ٢٥٤.

٢٧. الاختصاص، ص ١١١.

٢٨. الکافی، ج ٥، ص ٣٢٩.

٢٩. الجعفریات (الأشعثیات)، ص ٨٩. همچنین در حدیث دیگری بدون ذکر عدد این گونه بیان شده است: «إنما شاب تَزَوَّجَ فِي حَدَائِثِهِ سِنَّةَ عَجَّ شَيْطَانُهُ يَا وَيْلَهُ عَصَمَ مِنِّي دِينَهُ (نهج الفصاحة، ص ٣٦٢).

٣٠. تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ح ٥٠٢٦.

٣١. تحف العقول، ص ٣٥٩.

٣٢. سوره سبأ، آیه ٤٦.

در قرآن کریم نقل شده است: ۳۳

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^{۳۴}
 ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^{۳۵}

اصولیان در مباحث الفاظ علم اصول دلالت عدد بر مفهوم را بررسی کرده و نوعاً آن را جز در مقام تحدید نپذیرفته اند؛ یعنی از نظر آنان ذکر عدد دلالتی بر حصر و نفی ماعدا نمی‌کند: ۳۶

بی تردید تحدید موضوع با عدد بر انتفای حکم در غیر آن موضوع دلالت ندارد؛ مثلاً اگر گفته شود: «سه روز از هر ماه را روزه بگیر»، این جمله بر عدم استحباب روزه گرفتن در غیر از سه روز دلالت ندارد و با دلیلی که بر استحباب روزه سایر ایام دلالت می‌کند، تعارض ندارد. ۳۷

نوعاً در علم اصول فقه، احکام فقهی الزامی (وجوب و حرمت) مد نظر است؛ اما مشابه این داوری را به احکام فقهی غیر الزامی و احکام اخلاقی نیز می‌توان تعمیم داد. در این صورت، اگر مفهوم عدد را نپذیریم و دلالت آن بر نفی را انکار کنیم، تعارضی میان روایات

۳۳. مشتقات ماده «وعظ» ۲۵ مرتبه در قرآن کریم ذکر شده که هفده بار آن موعظه خدا به عموم بندگان است. علاوه بر این، خدای متعال با استفاده از الفاظ دیگری مانند «توصیه» به موعظه بندگان پرداخته است: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرُزِقُكُمْ وَآبَائُهُمْ وَلا تَقْرَبُوا الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَما بَطَّنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَ لا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لا تُكَلِّفْ نَفْساً إِلا وُسْعَهَا وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لو كانَ ذا قُرْبىٰ وَ بَعْدِ اللهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۵۱-۱۵۳).

۳۴. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳۵. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳۶. دلالت نکردن عدد بر مفهوم دو گونه تحلیل شده است: یکی اینکه عدد در حصر و نفی ماعدا ظهور ندارد؛ دوم اینکه عدد در نفی ماعدا و حصر ظهور دارد؛ اما در جمع میان ادله از این ظهور دست برداشته می‌شود؛ یعنی این ظهور بدوی حجیت و اعتبار ندارد: «وإذا ثبت في الرواية الأخرى عدم الحصر... وجب إزالة هذه الرواية عن ظاهرها المقتضى للحصر» (احکام الأحكام شرح عمدة الأحكام [للمقدسى]، ج ۱، ص ۶۱).

۳۷. اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۲۹.

فوق باقی نمی ماند؛ زیرا تعارض بدوی در این موارد، میان منطوق یکی با مفهوم دیگری است و اگر فرض کنیم هیچ یک از طرفین، مفهوم نداشته باشد، طبیعتاً تعارضی هم نخواهد بود. البته باز جای این سؤال باقی است که چرا این اعداد در متون دینی ذکر شده است؟ اگر همواره وجود موارد دیگر محتمل است و ذکر این اعداد مراد جدی معصوم نیست، این مصادیق چه خصوصیتی داشته که از میان موارد پرشمار دیگر برگزیده و به ذکر آن اکتفا شده است؟ این اعداد به چه منظور است و چه پیامی را منتقل می کند؟

پاسخ ها و احتمالات

برخی از مفسران و شارحان حدیث، با این که این اعداد را واجد مفهوم نمی دانند، هیچ توضیحی برای آن ذکر نکرده اند؛^{۳۸} البته برخی دیگر در پاسخ به این پرسش احتمالاتی بیان کرده اند.

۱. اختلاف نسخه

اولین احتمال در این مسأله این است که روایت را در مرحله نقل، دقیق و قابل استناد ندانیم؛ یعنی فرض کنیم راوی نقل مضمون کرده یا گرفتار سهو شده است؛ یعنی مثلاً عدد در متن روایت نبوده است؛ ولی راویان و محدثان وقتی روایات هم مضمون را جمع آوری کرده اند، چند چیز را که حکم واحد دارند، در یک بسته قرار داده و برای آن عددی متناسب بیان کرده اند. همین احتمال درباره استنساخ کنندگان کتب حدیثی نیز جاری است؛ یعنی فرض کنیم راوی درست نقل کرده؛ اما نویسندگان در هنگام استنساخ دچار سهو و غفلت شده است. نووی بر این عقیده است:

این اختلاف از ناحیه رسول خدا نیست؛ بلکه به قوه حفظ و ضبط روات بازگشت دارد. ممکن است یک راوی بر آنچه در حفظ داشته اکتفا کرده و نفیاً و اثباتاً متعرض موارد دیگر نشده باشد. گرچه این بیان او مشعر به این است که همه موارد مد نظر اوست.^{۳۹}

بررسی: این احتمال (نقل مضمون از سوی راوی یا قصور راویان و مستنسخان) اولاً درباره آیات قرآن جاری نیست؛ ثانیاً کار فهم روایات را دشوار می کند؛ زیرا با این احتمال پس از این

۳۸. مثلاً ملا صالح مازندرانی ذیل حدیث «المکارم عشر» آورده است: وان المکارم غیر منحصرة فیما ذکر و هیچ توضیحی برای ذکر عدد نیفزوده است (شرح الکافی، ج ۸، ص ۱۷۳).

۳۹. المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج [شرح النووی علی صحیح مسلم]، ج ۱، ص ۱۶۸.

نمی‌توان به جزئیات الفاظ روایات مانند اعداد، قیود تأکیدی و ویژگی‌های الفاظ استناد کرد و نمی‌توان آن را دقیق دانست. افزون بر این، تعمیم این احتمال به همه موارد نیز روا نیست. در بسیاری از روایات مشتمل بر اعداد و خصال، اختلاف متنی وجود ندارد.

۲. اختلاف شرایط

بدرالدین عینی پس از نقل احتمال گذشته، احتمال دیگری بیان کرده و ترجیح داده است. وی معتقد است این اختلاف به ویژگی‌ها و موقعیت راوی بازگشت دارد؛ مثلاً ایمان برای یک نفر با این چهار صفت و برای دیگری با چهار صفت دیگر حاصل می‌شود:

بهتر است گفته شود راویان این احادیث مختلف اند و آنچه به صورت‌های مختلف روایت کرده‌اند بر حسب اختلاف موقعیت و زمان‌شان بوده است.^{۴۰}

به دو حدیث زیر - که هر دو از امام باقر علیه السلام نقل شده است - توجه کنید:

إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرْيَةِ الْفَنَاءِ.^{۴۱}
لَا يَصِيبُ قَرْيَةً عَذَابٌ وَفِيهَا سَبْعَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^{۴۲}

علامه مجلسی؛ ذیل این دو حدیث و در حل ناسازگاری میان آن‌ها آورده است:

می‌توان برای سازگاری میان این دو روایت چند کار کرد: نخست، این‌که حدیث اول را بر مصادیق نادر حمل کنیم و دومی را بر موارد غالبی یا حتمی. دوم، این‌که مراد از مومن در اولی مؤمن کامل است و در دومی عموم مومنان. سوم این‌که اختلاف این احادیث به اختلاف معاصی و استحقاق کیفر آن بازگشت داشته باشد؛ به این صورت که در گناهان کم و کوچک با یک مومن هم عذاب دفع می‌شود و در گناهان زیاد و بزرگ با هفت مؤمن هم دفع نمی‌شود؛ علاوه بر این‌که مفهوم با منطوق تعارض ندارد.^{۴۳}

۳. بیان مصادیق مهم‌تر و مورد نیاز

احتمال دیگر در وجه بیان اعداد و خصال این‌که این روایات تنها در صدد بیان مصادیق

۴۰. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۴۲.

۴۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴۲. همان.

۴۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۹، ص ۳۰۱.

مهم تر است و ادعای استقصای کامل ندارد. به این ترتیب، عدد مذکور موضوعیت ندارد و دلالت بر حصر نمی کند.

منافقان صفات دیگری هم دارند؛ همان گونه که خدای متعال در وصف آنان فرموده است:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى﴾.

و اگر اینجا پنج صفت ذکر شده است، به آن جهت بوده که این صفات در آنان ظاهرتر است و آنان با این صفات مفسده مومنان را قصد می کنند.^{۴۴}

این که سه صفت ذکر شده است، به جهت اهتمام و عنایت خاص به این صفات است و نه حصر. پس با عدد پنج - که در گذشته ذکر شده - منافات ندارد.^{۴۵}

علما فرموده اند که کبایر تنها در اعداد ذکر شده در روایات منحصر نیست. از ابن عباس از تعداد کبایر سؤال شد که آیا هفت تا است؟ گفت: به هفتاد یا حتی هفتصد نزدیک تر است. و این که گفته شده هفت تا است منظور برخی از کبایر است. صیغه کبایر گرچه برای عموم است، اما بی شک تخصیص خورده است. و اگر به هفت گناه یا در روایات دیگر به سه و چهار گناه اکتفا شده به جهت آن است که این ها فاحش ترین کبایر هستند و بیشتر احتمال وقوع دارند.^{۴۶}

ممکن است مصادیق ذکر شده به حسب واقع مهم ترین مصادیق باشند؛ به صورتی که اکتفا به آن ها مسیر دسترسی به سایر موارد را هموار کند. نیز ممکن است آن مصادیق به حسب احوال مخاطب خاص، مهم ترین مصادیق باشند.

در هر صورت، این تحلیل را فنی تر نیز می توان بیان کرد؛ به این بیان که متکلم وقتی می خواهد بر اهمیت چیزی تأکید کند و آن را در ذهن مخاطب ماندگار سازد، باید از تکنیک های بلاغی مثل تشبیه و استعاره استفاده کند؛ در این جا آن چیز را از حیث اهمیت به چیزی تشبیه می کند که هیچ منازعی ندارد؛ گویی هیچ چیز دیگری قابلیت ندارد در کنار آن مهم تلقی شود؛ سپس با این تشبیه یک استعاره می سازد؛ به این ترتیب که همین چیزهای مهم بلا منازع را بر می شمارد و عددی را به آن ها نسبت می دهد؛ مثلاً وقتی می گوید

۴۴. [کمال المعلم بفوائد مسلم] شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴۵. شرح الکافی، ج ۸، ص ۵۹.

۴۶. المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج [شرح النووی علی صحیح مسلم]، ج ۲، ص ۸۴.

مؤمن سه نشانه دارد. منظور این است که این سه نشانه این قدر مهم اند که نشانه‌های دیگر گویی در مقابل آن به حساب نمی‌آیند و قابل گفتن نیستند.

۴. بیان مصادیق پنهان

گاهی حدیث درصدد بیان مصادیق و نمونه‌های پنهان یک موضوع است:

قال الصادق عليه السلام: السَّرْفُ فِي ثَلَاثٍ: ابْتِدَاؤُكَ تَوْبَ صَوْنِكَ وَالْقَاوُكُ التَّوَى يَمِينًا وَشِمَالًا وَإِهْرَاقُكَ فَضْلَةَ الْمَاءِ.^{۴۷}

مخاطب این حدیث شک ندارد مفهوم عام اسراف شامل مصادیق فراوان دیگری هم می‌شود و این روایت تنها پاره‌ای از افراد آن را گوشزد کرده است. بنا بر این، عدد سه در این حدیث پیام ویژه‌ای ندارد. این سه، مصادیق پنهانی هستند که ذهن مخاطب نوعاً به آن‌ها منصرف نمی‌شود و نیاز به گفتن دارد؛ اما در عرض این مصادیق پنهان، ده‌ها فرد آشکار دیگر وجود دارد که مخاطب به سهولت مفهوم اسراف را بر آن تطبیق می‌دهد. بنا بر این، معنای ابتدای حدیث چنین است: «اسراف، سه فرد مورد ابتلای گفتنی دارد که نوعاً برای شما آشکار نیست».

نمونه دیگر چنین است:

قال الصادق عليه السلام: السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَمُسْتَجِلُّ مُهُورِ التِّسَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ دِينًا وَلَمْ يَتَوَقَّضْهُ.^{۴۸}

وصف سارق مصادیق بسیار روشنی دارد که همگان با آن آشنايند. این حدیث درصدد بیان این مطلب است که سرقت را نباید تنها در بالارفتن از دیوار خانه مردم یا جیب‌بری خلاصه کرد، بلکه مصادیق پنهان دیگری نیز برای سرقت وجود دارد که باید آن‌ها را هم در نظر داشت.^{۴۹} در این جا هم عدد سه موضوعیت ندارد.

در این احتمال گویا سایر موارد، مفروض تلقی شده و نیاز به گفتن نداشته است؛ مثلاً اگر بگویند فلان عمل سه شرط دارد، مراد از آن سه شرط مهم قابل ذکر است؛ یعنی سایر شرایط،

۴۷. الخصال، ج ۱، ص ۹۳.

۴۸. همان، ص ۱۵۳.

۴۹. حدیث زیر نیز نمونه دیگری برای همین مطلب است: «لَيْسَ السَّارِقُ مَنْ يَسْرِقُ النَّاسَ وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَسْرِقُ الصَّلَاةَ» (بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۷، منقول عن أصل من أصول الاصحاب).

آشکار و مورد توجه است.

۵. نمادی برای بیان ویژگی‌های اصلی

برخی از محققان هریک از خصال مذکور در روایات را نمادی برای بیان ویژگی‌های کلان دانسته و نفس آن مصادیق را از موضوعیت خارج کرده‌اند؛ برای نمونه، این حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه نشانه برای مؤمنان آورده است:

يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ.^{۵۰}

این نشانه‌ها نظام شخصیتی مؤمن را در سه بعد ارتباط با خدا، ارتباط با مردم و ارتباط با خود بیان می‌کند. نماز نماد ارتباط با پروردگار و مناسک عبادی است و زکات نماد تلاش و فعالیت اجتماعی و صیام نماد وارستگی و خویشتر داری. در تفسیر نشانه‌های منافق نیز مشابه این سخن گفته شده است:

از این نشانه‌ها، ویژگی‌های منافقان استفاده می‌شود و علت انحصار ویژگی‌ها در سه تا اشاره به فساد گفتار و کردار و پندارشان است. عبارت «إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ» برفساد گفتارشان دلالت می‌کند و عبارت «إِذَا أَوْثَمَنَ خَانَ» برفساد گفتارشان و عبارت «إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ» بر فساد نیت و پندارشان؛ شاهد این‌که خلف وعده تنها در صورتی که هنگام وعده‌دادن عزم بر آن نداشته باشد، اشکال دارد؛ ولی اگر ابتدا عازم بر انجام بوده باشد، سپس مانعی پدید آید، این نشانه نفاق نیست. در حدیث طولانی سلمان - که طبرانی نقل کرده - آمده است:

إِذَا وَعَدَ وَهُوَ يَحْدُثُ نَفْسَهُ أَنَّهُ يَخْلَفُ.^{۵۱}

اگر این تفسیر پذیرفته شود، انحصار افراد به این اعداد منطقی و معقول به چشم می‌آید؛ اما چنین تفسیری اولاً در مواردی خلاف ظاهر است و ثانیاً همه جا بدون تکلف قابل اجرا نیست.

می‌توان تفاوت در شماره و عناوین را به بُرشی برگرداند که نسبت به موضوع وجود داشته است. زاویه و رویکرد متفاوت در تحلیل یک مسأله می‌تواند به تقسیم‌بندی‌های متفاوتی بینجامد. به تفاوت این دو حدیث توجه کنید:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ: مَنْ صَبَرَ عَلَى الظُّلْمِ فَكَظَمَ

۵۰. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۵۱. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۲۱.

عَيْظُهُ وَاحْتَسَبَ وَعَفَا كَانَ مِمَّنْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَيُسَمِّعُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَمُصَرَ.^{۵۲}
 قال رسول الله ﷺ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ: الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ
 رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْعُضْبُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ
 لَهُ.^{۵۳}

حدیث اول مربوط به رفتار ناپسند دیگران و نوع برخورد مؤمن با آن است. مواجهه متین مؤمن با رفتارهای ناگوار دیگران نشان کمال ایمان است. حدیث دوم مربوط به تسلط مؤمن بر رفتارهای خود در حالات غیرعادی است. اگر کسی در حالات غیرعادی بتواند رفتاری از سر ایمان داشته باشد، ایمانش کامل است.

مراد از کامل شدن ایمان، کمال ایمان در همان بعد از شخصیت است؛ یعنی تفاوت جهات و برش‌های شخصیت ایمانی مؤمن موجب این تفاوت‌ها شده است. بنا براین، در یک برش شخصیتی و از جهت خاص، استکمال ایمان به چیزی است و در برشی دیگر و از جهت دیگری، استکمال ایمان به امور دیگری است. آنچه مهم است، تشخیص این برش و کشف حقیقت این امور است و این‌که این امور نمادی برای یک بافت خاص اند.

۶. ایراد کلام در مقام خطابه و اثرگذاری، نه در مقام بیان علمی

اگر در کتابی علمی عددی ذکر شود، غالباً در مقام تحدید است و بر مفهوم دلالت می‌کند؛ اما در مقام خطابه، عدد دلالتی بر حصر یا نفی ماعدا نمی‌کند و استفاده از آن بیشتر به اهداف بلاغی مانند جلب توجه مخاطب یا ماندگار کردن مطلب در ذهن اوست. به این دو نمونه عرفی توجه کنید:

برای موفقیت سه راه وجود دارد: اول این‌که کتاب بخوانید؛ دوم این‌که کتاب بخوانید؛ سوم این‌که کتاب بخوانید.

از سه چیز بترسید: یکی مار کبری، دوم عقرب جزاره، سوم دوست بد. استفاده از عدد در این جملات تنها یک تکنیک بلاغی به هدف تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب است. در جمله اول از ابتدا تنها یک چیز در نظر بوده؛ اما متکلم احساس کرده است اگر آن را ساده و بی‌آرایه بگوید، توجه مخاطب جلب نمی‌شود و به اهمیت آن انتقال نمی‌یابد. از این رو، این شیوه بدیع و نامنتظره را برگزیده است تا کلامش در ذهن و دل

۵۲. صفات الشیعة، ص ۳۴.

۵۳. تحف العقول، ص ۴۳.

مخاطب شور و طراوتی بیافریند و ماندگار شود.

در جمله دوم نیز از ابتدا غرض متکلم بیان مصداق سوم، یعنی دوست بد بوده است؛ اما برای اثرگذاری بیشتر، دو عامل آسیب زای مهم را که براو کاملاً آشکار است، ذکر کرده است تا این سومی در ردیف آن‌ها قرار گیرد و مرتبه بالای خطر در آن کاملاً معلوم شود. در این جا نوعی تشبیه پنهان نیز وجود دارد. آسیب و خطر دوست بد به خطر مار و عقرب تشبیه شده است تا مخاطب همان گونه که از این‌ها می‌پرهیزد، از دوست بد نیز پرهیز کند. اکنون به این احادیث توجه کنید:

قال الصادق عليه السلام: أَرْبَعَةٌ يَذْهَبْنَ ضَيَاعًا: الْبَذْرُ فِي السَّبَخَةِ وَالسَّرَاجُ فِي الْقَمَرِ وَالْأَكْلُ عَلَى الشَّبَعِ وَالْمَعْرُوفُ إِلَى مَنْ لَيْسَ بِأَهْلِهِ.^{۵۴}
وقال عليه السلام: أَرْبَعَةٌ لَا يَشْبَعْنَ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْمَطَرِ وَالْعَيْنُ مِنَ النَّظْرِ وَالْأُنْثَى مِنَ الذَّكْرِ وَالْعَالِمُ مِنَ الْعِلْمِ.^{۵۵}

بر مخاطب معلوم است که تأکید اصلی کلام در هر دو روایت تنها بر مصداق چهارم است؛ یعنی اساساً کلام برای بیان آن انشا شده و سه مصداق اول فقط برای جلب توجه او و تشبیه ذکر شده است. نمونه‌های متنوع این تکنیک بلاغی در روایات فراوان است:

قال الباقر عليه السلام: الْمُعْطُونَ ثَلَاثَةٌ: اللَّهُ الْمُعْطَى وَالْمُعْطَى مِنْ مَالِهِ وَالسَّاعِي فِي ذَلِكَ مُعْطٍ.^{۵۶}

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ كَعَجِجِهَا مِنْ ثَلَاثَةِ: مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُسْفِكُ عَلَيْهَا أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زِنَا أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.^{۵۷}
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَأَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ عَيْبُهُ فَاجْتَنِبْهُ وَأَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^{۵۸}

در این روایات منظور اصلی متکلم همین فرد سوم است؛ زیرا در دو مورد اول بحث و گفتگویی یا احتمال دیگری وجود ندارد.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُرْمَاتٍ ثَلَاثَ [ثَلَاثًا] لَيْسَ مِثْلَهُنَّ شَيْءٌ: كِتَابُهُ وَهُوَ

۵۴. الخصال، ج ۱، ص ۲۶۳.

۵۵. همان، ص ۲۲۱.

۵۶. همان، ص ۱۳۴.

۵۷. همان، ص ۱۴۱.

۵۸. همان، ص ۱۵۳.

حِكْمَتُهُ وَ نُورُهُ وَ بَيْتُهُ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلنَّاسِ لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ تَوَجُّهًا إِلَىٰ غَيْرِهِ وَ عِتْرَةٌ
نَبِيِّكُمْ ﷺ ٥٩

حرمت قرآن و کعبه نزد هر مسلمانی آشکار است و این حدیث بیشتر به هدف تأکید بر احترام آل پیامبر ﷺ بیان شده است.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ لِلَّهِ حُرْمَاتٍ ثَلَاثًا: مَنْ حَفِظَهُنَّ حَفِظَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْهُنَّ لَمْ يَحْفَظِ اللَّهُ لَهُ شَيْئًا؛ حُرْمَةُ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِي وَ حُرْمَةُ عِتْرَتِي.^{٦٠}

روشن است مراعات حرمت به این سه اختصاص ندارد و عدد سه در این حدیث پیام خاصی را نمی‌رساند؛ همان‌گونه که در حدیث قبل نیز به احترام قرآن و کعبه و در روایات دیگر به احترام مؤمن و ماه رمضان و... اشاره شده است. بنا بر این، موارد اول در هر دو حدیث فقط مقدمه‌ای بر تأکید بر احترام اهل بیت نبی اکرم ﷺ است. مشابه این بیان در کلام شیخ صدوق؛ نیز ملاحظه می‌شود:

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ التِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.

ملحدهان به این حدیث شریف تمسک می‌کنند و می‌گویند پیامبر فرمود: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ التِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ» و بنا داشت سومی را هم بگوید، اما پشیمان شد و به جای آن گفت: «جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»؛ اما دروغ می‌گویند؛ زیرا مراد آن حضرت از ابتدا تنها نماز بوده است. شاهد این‌که فرموده است:

رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيَهَا غَيْرُ الْمُتَزَوِّجِ.

پس اگر آن حضرت زنان را دوست می‌دارد، به خاطر نماز است. همچنین فرمود:

رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا مُتَعَطِّرٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً يُصَلِّيَهَا غَيْرُ مُتَعَطِّرٍ.

پس اگر عطر را دوست می‌داشت، به خاطر نماز بود. سپس فرمود: «و جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»؛ زیرا شخص اگر عطر بزند و ازدواج کند، سپس نماز نخواند، عطر و ازدواجش فضل و ثوابی ندارد.^{٦١}

٥٩. معانی الأخبار، ص ١١٨.

٦٠. الخصال، ج ١، ص ١٤٦.

٦١. همان، ص ١٦٥.

۷. پیدایش علم جدید برای معصوم

برخی از محققان اهل سنت احتمال داده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امام هنگام بیان حدیث دوم علم جدیدی به دست آورده که هنگام بیان حدیث اول متوجه آن نبوده است. این احتمال اگر به معنای خطا در علم اول باشد، با مشهور اعتقادات شیعه به علم معصوم سازگاری ندارد و پذیرفتنی نیست.^{۶۲}

نمونه‌های خاص

در اینجا ذکر دو نمونه متفاوت خالی از لطف نیست:

۱. احادیث مربوط به برنامه فعالیت‌های مؤمنان و تقسیم ساعات عمر:

قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَحْمِلُ.^{۶۳}

وقال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.^{۶۴}

وقال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ إِذَا كَانَ عَاقِلًا أَنْ يَكُونَ لَهُ أَرْبَعُ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ: سَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَأْتِي أَهْلَ الْعِلْمِ الَّذِينَ يُبَصِّرُونَهُ أَمْرَ دِينِهِ وَ يَنْصَحُونَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتِهَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَحْمِلُ.^{۶۵}

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَى الْعَاقِلِ مَا لَمْ يَكُنْ مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَرْبَعُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُفَكِّرُ فِي صُنْعِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِي نَفْسِهِ فِيمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا لِحَاجَتِهِ مِنَ الْحَلَالِ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ.^{۶۶}

قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعَبَانِ لِحَمِيعِ حَاجَاتِكَ، فَاقْسِمَهَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَ رَاحَتِكَ.^{۶۷}

از این احادیث نمی‌توان انحصار فعالیت‌های انسان را در دو یا سه یا چهار موضوع ثابت کرد. فهرست فعالیت‌های لازم برای مؤمنان ممکن است بسیار بیش از این باشد و این اعداد

۶۲. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۲۱.

۶۳. الأُمالی، ص ۱۴۷.

۶۴. همان.

۶۵. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ص ۴.

۶۶. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۰.

۶۷. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ح ۱۱۰۳۵.

تنها به اهم موارد یا مصادیق مورد ابتلا و اصلی آن اشاره می کند.

۲. آیات و احادیث مربوط به تعداد بال های فرشتگان:

﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعًا﴾^{۶۸}
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَلَائِكَةُ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ أَجْزَاءَ: فَجُزْءٌ لَهُمْ جَنَاحَانِ وَجُزْءٌ لَهُمْ ثَلَاثَةٌ أَجْنِحَةٌ
 وَجُزْءٌ لَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَجْنِحَةٌ.

این کنایه از اختلاف قدرت آنان و اختلاف مراتب آنان در قرب به خداست و عدد خصوصیتی ندارد. از ابن عباس روایت شده از پیامبر اکرم ﷺ که جبرئیل امین را شب معراج دید در حالی که ششصد بال داشت.^{۶۹}

نکته: حکایت «دلالت نکردن عدد بر مفهوم» چنان استوار و قطعی است که ادوات تأکید و تصریحات جانبی نیز توان ترمیم و احیای آن را ندارند. این موضوع را در آیه کریمه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾^{۷۰} پیش از این دیدیم. اکنون نمونه های دیگری را مرور می کنیم:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: جُمِعَ الْحَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ فَكُلُّ نَظْرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ فَطُوبَىٰ لِمَنْ كَانَ نَظْرُهُ عَبْرًا وَسُكُوتُهُ فِكْرًا وَكَلَامُهُ ذِكْرًا وَبَكَى عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ وَأَمِنَ النَّاسَ شَرَّهُ.^{۷۱}

در این بیان، تأکیدی که از کلمه «کله» در ابتدای حدیث به دست آمده، در انتهای حدیث با بیان دو صفت دیگر الغا شده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الطَّعَامُ إِذَا جَمَعَ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَقَدْ تَمَّ: إِذَا كَانَ مِنْ حَلَالٍ وَكَثُرَتْ الْأَيْدِي وَ سُمِّيَ فِي أَوَّلِهِ وَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آخِرِهِ.^{۷۲}

در اینجا نیز تصریح به تمامیت غذا خوردن در صورت وجود این چهار ویژگی، با سایر

۶۸. سوره فاطر، آیه ۱.

۶۹. النخصال، ج ۱، ص ۱۵۳، تعلیقه علی اکبر غفاری. توجه داریم که این روایت، اخلاقی به شمار نمی رود و تنها به جهت وحدت ملاک در اینجا بدان استناد شده است.

۷۰. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۷۱. تحف العقول، ص ۲۱۵.

۷۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۳.

روایاتی که آداب دیگری برای غذا خوردن بیان می‌کنند، نفی شده است. این موضوع را در روایات فقهی نیز می‌توان سراغ گرفت:

قال الرضا عليه السلام: إِنَّمَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ ثَلَاثَةً: الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ وَالرِّيحُ.^{۷۳}
قال الباقر عليه السلام: إِنَّمَا كَلَّفَ اللَّهُ النَّاسَ ثَلَاثَةً: مَعْرِفَةَ الْأُمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.^{۷۴}

با وجود ادوات حصر «إِنَّمَا»، عدد سه در این روایات هیچ موضوعیتی ندارد و در جمع با روایات دیگر نقض می‌شود.

قال الباقر عليه السلام: لَا يَصُحُّ الصَّائِمُ مَا صَنَعَ إِذَا اجْتَنَّبَ أَرْبَعَ خِصَالٍ: الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ وَالتَّيْسَاءَ وَ الْإِرْتِمَاسَ فِي الْمَاءِ.^{۷۵}

اگر تنها گفته می‌شد چهار چیز روزه را باطل می‌کند، احتمال این‌که عدد مفهوم نداشته باشد و مبطلات روزه به این چهار مورد منحصر نباشد، عادی بود؛ اما وقتی تصریح می‌شود هیچ چیز دیگری غیر از این چهار به روزه آسیب نمی‌رساند، جایگاه عدد بسیار تنزل یافته تلقی می‌شود و تنها بر اهمیت و محوریت این موارد دلالت می‌کند.

جمع بندی

از آنچه آورديم، معلوم شد ذکر اعداد و خصال در متون دینی بیشتر به اهداف بلاغی است و نوعاً بر نفی ماعدا دلالتی نمی‌کند؛ یعنی با تتبع در موارد استعمال و در نظر گرفتن قراین زبانی آشکار است که این اعداد مراد جدی متکلم نیستند و پیام ویژه‌ای جز بیان اهمیت و محوریت، درجه فراگیری و ابتلایا امثال آن ارائه نمی‌دهند. بر این اساس، تا زمانی که قرینه قاطعی در میان نباشد، نمی‌توان این اعداد را در استنباط آموزه اخلاقی از متون دینی لحاظ کرد. البته نمی‌توان انکار کرد که در مواردی، قراین موجود در کلام نشان‌دهنده اراده جدی معنای عدد است.

۷۳. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲.

۷۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۲۳.

۷۵. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۷.

کتابنامه

- احکام الأحكام شرح عمدة الأحكام، ابن دقيق محمد بن علی بن وهب عید قشیری، تحقیق: مصطفی شیخ مصطفی و مدثر سندس، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۶ق.
- الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان مفید عکبری، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرندي، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن ديلمی، قم: انتشارات شريف رضی، ۱۴۱۲ق.
- اصول الفقه، محمدرضا مظفر، قم: انتشارات اسماعيليان، ۱۳۷۵ش.
- إكمال المعلم بفوائد مسلم [شرح صحيح مسلم]، قاضي عياض بن موسى، تحقيق: يحيى اسماعيل، بيروت: دارالوفاء، ۱۴۱۹ق.
- الأمالي، محمد بن الحسن طوسی، قم: انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
- بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- تصنیف غرر الحكم و درر الكلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة عروسی حویزی، قم: اسماعيليان، ۱۴۱۵ق.
- تنبيه الخواطر ونزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ورام بن أبی فراس، قم: مكتبة فقيه، ۱۴۱۰ق.
- الجعفریات (الأشعثيات) محمد بن محمد ابن أشعث، تهران: مكتبة النينوى الحديثية، بی تا.
- الخصال، محمد بن علی بن الحسين صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، محمد بن احمد فتال نیشابوری، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
- شرح الكافي، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تحقیق و تصحیح: ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحديد، تحقیق و تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
- صفات الشيعة، محمد بن علی بن الحسين صدوق، تهران: أعلمی، ۱۳۶۲ش.

- عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بدرالدین عینی، تصحیح: عبدالله محمود محمد عمر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
- عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین صدوق، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة، بی تا.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۵ش.
- کتاب من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن الحسین صدوق، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، ۱۴۱۳ق.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
- معانی الأخبار، محمد بن علی بن الحسین صدوق، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، محمد بن علی کراچکی، تصحیح و تحقیق: احمد حسینی، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۹۴ق.
- المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج [شرح النووی علی صحیح مسلم]، أبوزکریا یحیی بن شرف نووی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۲ق.
- المواعظ العددیة، علی مشکینی اردبیلی، تصحیح: علی احمدی میانجی، قم: دفتر نشر الیهادی، ۱۴۰۶ق.
- نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، [ترجمه و گردآوری] ابوالقاسم پاینده، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.